بسمه‌تعالی شأنه العزیز

نام فایل: 46

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم الحمدلِله رب‌العالمین و صل‌الله علی سیدنا و نبینا و حبیب‌الهنا ابوالقاسم محمد (اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم) و صل اللهُ علیه و علی آلِهِ الطاهرین، سِیِّما بقیة الله الاعظم مولانا الحجت ابن الحسن عَجّل الله تعالی فرجه الشریف، و لعنت الله علی اعدائهم اجمعین إلی قیام یوم الدین.

السلام عَلَی المهدی الذّی وَعَدَالله عَزّوجّل بِهِ الامَمَ اَنْ یَجْمَعَ بِهِ الکلِمَ و یَلَمَّ بِهِ الشعث وَیْمَلاْبِهِ الارضَ قسطاً وعَدْلاً و یُمَکنَّ لَهُ و یَنْجِزُ بِهِ وَعْدَالمومنین.

اعوذبالله مِنَ الشیطان الرجیم قُل تَعَالَوْا اَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلیکُم اَلّا تُشْرِکوا بِهِ شیئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْساناً[[1]](#footnote-1).

درگذشته عرض شد که آیه صدوپنجاه و یک از سوره مبارکه انعام دستورات مهمی ذکر فرموده شاید ده دستور راجع به محرمات کلی در اسلام که اولش شرک بود «قل تَعَالَوْا اَتْلَ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلیکُمْ» بگو بیایید من بر شما تلاوت کنم آنچه را که خدای شما بر شما تحریم کرده، اون محرم اول شرک که توضیح داده شد ذیل همین جمله اقسام توحید اقسام شرک که ام‌الفساد همان شرک است و ام‌الفضایل توحید است بعد از این جمله که مربوط به شرک فرموده جمله دوّم، احسان به والدین و مسأله والدین در قرآن کریم زیاد مورد تاکید است لازم است که پیروان قرآن در این‌باره تأمل بیشتری کنند که این شدّت اهتمام در قرآن نسبت به مسأله والدین چرا؟ در این آیه می‌بینیم که احسان به والدین را همدوش با توحید قرار داده و اسائه به والدین یعنی بدی نسبت به آنها را در ردیف شرک قرار داده، خیلی مطلب مهم است شرک ام‌الفساد است که موجب هلاک ابدی انسان است در ردیفش اسائه به والدین بدی نسبت به پدر و مادر در ردیف شرک آمده، در این آیه این را می‌بینیم در آیه دیگر می‌بینیم که در ردیف عبارت قرار داده، عبادت خدا «وَقَضَی رَبَّک الّا تَعْبُدُوا الّا اِیّاهُ و بالوَالِدیَنِ اِحساناً[[2]](#footnote-2)» در اون آیه هم می‌بینیم که فرمان خدا صادر شد بر اینکه جز او را عبادت نکنید و هم فرمان که نسبت به والدین، محسن باشید اینجا هم باز احسان به والدین درست همدوش با عبادت خدا ذکر شده، عبادتی که غایت خلقت است یعنی هدف از خلقت فرمود عبادت است و ما خلقت الجن و الانس الا لِیَعبُدوُن[[3]](#footnote-3). وَ مَا اُمِروا الّا لِیَعْبُدوالله مُخلصین لَهُ الدین[[4]](#footnote-4).

مأمورت عبادت است هدف خلقت عبادت است حرکت به سوی کمال لایتناهی در ردیف همین عبادت و حرکت به سوی کمال لایتناهی که اگر نباشد هیچ است و پوچ، در ردیفش احسان به والدین آمده است، احسان به والدین درست کنار عبادت که غایت خلقت است و هم در ردیف شکر خدا قرار گرفته است در سوره لقمان می‌خوانیم که ان اشکرلی ولوالدیک[[5]](#footnote-5) در برابر من چطور شکر بر من که حکم عقل است و فطرت، همین‌جور شکر در مقابل والدین ان اشکرلی وَلِوالدیک سپاس‌گذاری به خدا چگونه است سپاس‌گذاری نسبت به والدین، در این آیه هم دو نکته را هم می‌بینیم یکی اینکه سایر دستورات می‌بینیم که با نهی آمده، «اَلّا تشرکوا بِهِ شیئا[[6]](#footnote-6)» از همان اوّل با نهی شروع شده الا تشرکوا» شرک نیاورید آیه بعد هم همین‌جور، ولا تَقْتُلُوا اَوْلدَکُمْ[[7]](#footnote-7). باز حساب نهی است فرزندان خود را نکشید باز لاتَقربُوا الکفَواحِش سراغ گناهان نروید نزدیک گناهان نشوید و لا تَقْتُلوا النَّفسَ الَّتی حَرَّمَ اللهُ الّا بِالحَقِ.

قتل نفس نکنید، «وَلاتَقْرَبُوا مَالَ الْیَتیِمِ[[8]](#footnote-8) نزدیک مال یتیم نروید، اینها هم نهی است.

به اینجا که رسیده بالوالدین احسانا، اینجا نهی نیامده است لاتشرکوا- لاتَقْتُلوُا لاتَقْرَبوا الفواحش، لاتقربوا مال الیتیم» نفرموده که لا (نامفهوم) بالوالدین و بالوالدین احسانا، یعنی نهی نشده در اینجا که بدرفتاری نکنید نفرموده، یعنی تنها بدرفتاری نکردن کافی نیست، منظور این است، باید واجب است احسان به والدین بکنید نه تنها بدرفتاری نکنید نه، واجب است خدمت کنید این نشان می‌دهد که مطلب خیلی مهم است در آنجا نفرموده که موحد باشید مشرک نباشید چون خود مشرک نبودن لازمه‌اش موحد بودن هست پس آن دیگر لازم نبود که سریعاً بگویند موحد باشید همین‌قدر که شما خالقی در عالم قائل‌اید برای اون خالق شما شریک قرار ندهید یکی است امّا اینجا کافی نیست اگر می‌فرمود که به والدین بدی نکنید این کافی نبود که خیال نکنید که حالا تنها بدی نکرد تمام است نه، واجب است خدمت کنید احساس کنید آنجا همه‌اش نهی آمده در مورد والدین به نهی اکتفا نشده احسان، خدمت به آنها واجب است نه تنهایی که بدی کردن حرام اس تنها بدی کردن حرام است این کافی نیست یعنی وظیفه شما را نسبت به والدین انجام نداده بلکه خدمت، این یک نکته، نکته دیگر اینجا کلمه اَحْسِنوا ادبی دارد دیگر، کلمه اَحْسِنُوا احسان، گاهی با الی متعددی می‌شود به اصطلاح اهل ادب. گاهی با «باء» متعددی می‌شود گاهی می‌گوییم احسن الا به زید گاهی می‌گوییم اَحْسن بِزید این معنا خیلی فرق نمی‌کند ولی یک لطافتی دارد احسن الی زیدٍ به زید احسان کن، خدمت کن، خب ممکن است انسان با واسطه هم خدمت کند دیگر، این می‌شود بلاواسطه یا با واسطه، شاید هم به کس می‌خواهد چیزی برساند خودش ندهد کسی ببرد بدهد، به نوکرش می‌گوید برو بده به فلان آدم خب این احسان است اما «با» که به میان آمد یعنی مستقیماً مباشرت شما شرط است خودت باید مباشر باشی درباره والدین تنها احسان به اینکه من خدمت می‌کنم ولو واسطه‌انگیزی کنم این کافی نیست به پسرت نگو که پاشو به پدربزرگ آب بده، خودت پاشو، اینجا خودت برخیز لیوان آب پرکن با کمال احترام بده به پسرت نگو، به پسرت نگو که مثل پسرم پاشو کفش‌های پدربزرگ را جفت کن خودت پاشو، به راننده‌ات نگو که بنشین مرا جایی ببر، خودت که رانندگی بلد هستی خودت بنشین، احسان با «باء» آمده، نگفته اَحْسِنوا اِلی الوالدین، احسان بالوالدین این فرق می‌کند این نکته را در تفسیر «المنار» دیدم خوب هم هست تفسیر «المنار» او دارد این نکته را ذکر می‌کند که چرا «اِلی» نیامده «با» آمده، نکته خوبی گفته که «اِلی» اگر بود یعنی با واسطه هم می‌شد امّا «باء» که فرموده یعنی مباشرت خودت لازم است به‌طور مستقیم باید در خدمت پدر باشی و مادر باشی، نه اینکه کسی را واسطه قرار بدهی که به‌وسیله کسی احسان کنم خدمت کنم نه خودت مستقیم باش، این دو تا نکته استفاده می‌کنیم از آیه، حالا عاقّ والدین در قرآن کریم عجیب به سه صفت بد توصیف شده لازم است آقایان جوان‌های محترم، نوجوانان در مجلس هستند مسلمانند مراقب این باشند که قرآن‌کریم چه تاکیدی در این قسمت دارد و چه نظری روی عاقّ والدین دارد ما مسلمانیم، تابع قرآنیم ناچار ما نکات قرآن را در نظر بگیریم که تا چه مقدار اهمیت قائل است در قرآن عاقّ والدین، عاقّ یعنی مانع دیگر، عقوق یعنی منع، کسی که حق کسی را جلوگیری می‌کند می‌گوییم عاق است یعنی مانع است فرزندی هم که حق والدین را اداء نمی‌کند می‌گوییم عاقّ است اصلاً عقوق یعنی منع، عاقّ یعنی مانع، یعنی مانع حق والدین، جلو را می‌گیرد، عاق والدین در قرآن به سه صفت توصیف شده یکی جبار، یکی شقی، یکی عصی، جبار یعنی گردنکش، عصی نافرمان، شقی بدبخت درباره عیسی علیه‌السلام اونجا می‌فرماید که قال اِنّی عبدالله، امّانِیَ الْکِتبَ وَجَعَلَنی نبیاً. وَجَعَلنی مبارَکاً اَبْنَ ما کُنْتَ وَ اَوصنی بالصَّلوةِ و الزَّکوةِ مادُمتُ حیّاً و بَرّاً بِوالَدِتی و لَمْ یجعلنی جبّاراً شقیّاً[[9]](#footnote-9).

از جمله وظایفی که عیسی علیه‌السلام برای خودش در ضمن این آیات نشان می‌دهد این است که خدا مرا نبی قرار داده. صاحب کتاب قرار داده، به نماز و زکات مرا سفارش کرده و مرا نسبت به مادرم بار قرار داده، بَرّ یعنی مهربان، بَرّاً بوالدتی والده گفته چون پدر نداشته از این جهت فقط اسم از مادر بوده چون از دم روح‌القدس متمکن شده روح‌الله است و لذا تنها مادر داشته، از این جهت می‌گوید به مادرم مأمورم بَرّ داشته باشم بارَش باشم من جبار نیستم و شقی نیستم یعنی اگر نسبت به مادرم، بی‌مهری کنم جبّار و شقی خواهم بود و نشان می‌دهد که کسی که به پدر و مادرش بی‌مهری کند می‌شود جبار شقی، یعنی ستمگر بدبخت، گردنکش بدبخت این در آیه، جبار شقی، در آیه مربوط به حضرت یحیی علیه‌السلام آنجا جبار عصی، نشان داده شده و بَرّاً بِوالدِیه. دنبال آیات، حضرت یحیی وَ بَرًّ بِوالدیه. چون او پدر و مادر داشته است پس از این جهت والدین تعبیر شده و بَرًّ بِوالدَیه و لم یکون جباراً عَصیاً[[10]](#footnote-10) یحیی علیه‌السلام نسبت به والدینش بارّ بود خدمت‌گذار بود جبار عصی نبود این آیه هم نشان می‌دهد که عاقّ والدین می‌شود جبار عصی یعنی گردنکش نافرمان، خب این سه صفت را از این آیات استفاده می‌کنیم که برای عاقّ والدین نشان داده شده، جبار، شقی، عصی، بعد باید ببینیم که برای این سه نفر جبار و شقی و عصی چه عذابی قرآن نشان می‌دهد چون هم عنوان نشان داده شده هم عذاب نشان داده شده، راجع به جبار در سوره ابراهیم می‌فرماید: وهابَ کُلُّ جَبّارٍ عنیدٍ مِن ورائِهِ جهنم وشیقی مِن مائِ صَدیدَ یَتَجَرَّعُهُ و لایکادُ یسیغُهُ و یأتیهِ الموتُ مِن کُلَّ مکانِ و ما هَوَ بِمَیتّتِ و من وارئِهِ عذابٌ غلیظ[[11]](#footnote-11).

در این آیه هم راجع به جبار می‌فرماید انسان جبار خائب است خاسر ناامید، دستش به جایی نخواهد رسید پشت سرش جهنم است در جهنم نوشابه‌ای که به او می‌دهند مایع چرک و خون است مرکب از چرک و خون، سوزان و بدبو، بدطعم می‌خواهد از گلو پایین بدهد نمی‌تواند، آدم چیزی را که می‌خواهد بخورد جرعه جرعه می‌خورد با زور بخواهند بهش بدهند آدم مایع گوارا را سر می‌کشد.

اما اونی که نمی‌خواهد بخورد بدبو است بدطعم است قورت می‌دهد از دهانش از گلویش، هی جرعه جرعه «یَتَجَرَّعُهُ» یعنی بهش می‌نوشانند خودش نمی‌خورد یُسقی من ماءٍ صدیدٌ بهش می‌نوشانند از گلوهی جرعه‌جرعه می‌دهند پایین این گوارا نیست برای او از همه طرف مرگ برایش می‌بارد وَیَأتیهِ الموتُ مِنْ کُلَّ مکان و ماهو بِمَیِّت مرده هم نیست ای کاش می‌مرد انسان در جهنم، خلاص می‌شد «لایموت و لایحیی» نه مرگ است و نه حیات است مرگ نیست برای اینکه درد می‌کشد حیات نیست لذّتی ندارد چون آدمی که لذّت ندارد که زندگی ندارد آدمی که درد می‌کشد مرگ ندارد جهنمی اینجور است لایموت و لایحیی نه مرده است و نه زنده، از همه جوانب مرگ برش می‌بارد ولی نمی‌میرد وَ مِنْ ورائِهِ عذابٌ غلیظ» عذاب درشت و سختی هم دنبالش هست این هم عذاب جبار همان جباری که عاق والدین جبار معرفی شده در این آیه هم جبار عذابش این است و امّا شقی فَاَمَّا الذین شَقُوا[[12]](#footnote-12) در سوره هود وَ اَمَّا الذین شَقُوا فَفِی النّار لَهُمْ فیها ز خیر و شهیقٌ انسان‌های شقی بدبخت اینها چه عذابی دارند توی آتش جهنم نعره‌ها دارند فریادها دارند زفیروشهیق دارند لهم فیها ز فیر او شهیقّ[[13]](#footnote-13).

این هم مال شقی، انسان عصی چه عذابی دارد، اون هم باز در سوره بقره است و من یَعْصَ اللهَ و رسولَهُ وَ یَتَعَدَّ حدودهُ یُدْخلهُ ناراً خالِداً فیها و لَهُ عذابٌ مهین[[14]](#footnote-14).

آن کسی که عصی باشد نافرمان، فرمان خدا و رسول نمی‌برد از حدود خودش تعدی می‌کند این آدم در جهنم به قدری طول‌مدت دارد که از او خلود تعبیر شده و عذاب خوارکننده‌ای، دنبالش هست این هم عذاب‌ها که قرآن نشان می‌دهد برای این سه گروه جبار، ثقی و عصی، هر سه صفت را هم برای عاق والدین اثبات می‌کند که عاق والدین هم جبار است و هم ثقی است و هم عصی با این عذاب‌ها این دقت نمی‌خواهد که یک جوان مسلمان پیرو قرآن نباید درش دقت کند که اینها را خدا گفته دیگر، حرف عادی بشر عادی که نگفته، حدیث هم نیست که شاید سندش درست نباشد و چیزی دنبالش بگوییم، صریح قرآن است و فرموده‌اند که حق والدین، یک حق طبیعی است فطری است عقلی است وجوب شکر منعم در اینکه شکر منعم واجب است حکم عقل است حالا به شرع مربوط نیست که شرع گفته باشد، عقل می‌گوید کسی که به شما انعام می‌کند احسان می‌کند هَلْ جزاءُ الاحسان اِلَی الاحسان مگر این فطرت شما این را نمی‌گوید عقل شما مگر این نیست حالا بگوییم مسلمان نباشید عقل مگه این نیست مگر نمی‌گوید در مقابل شخص محسن باید محسن بود کسی که به شما خدمت کرده شما مدیون او هستید همین قاعده عقلی است که ما را به خداشناسی وادار می‌کند یعنی قبل از اینکه حالا دین گفته باشد به خدا، عقل می‌گوید خدا، عقل می‌گوید بابا، تو که این همه نعمت در خود می‌بینی، آخه که منعم هست یا نیست، کسی به شما داده یا نداده آن کسی که به شما داده، شکر او واجب است به حکم فطرت، به حکم عقل و طبیعت شکرش واجب است احسان او واجب است خب خدا منعم است شکرش واجب است بعد از خدا منعم والدین ما هستند که وسیله لطف خدا هستند وجود ما از آنهاست دیگر، پس منعم از این طرف که می‌بینیم محبت است والدین هم سنخ محبت خداست همانطوری‌که حق خدا واجب عقلی است واجب طبیعی و فطری است حق والدین هم واجب عقلی طبیعی است محبتشان هم سنخ محبت خداست، برای اینکه خدا محبت به ما دارد مگه از ما نفعی عایدش می‌شود یعنی اینکه به‌خاطر اینکه از ما بهره‌ای ببرد محبت دارد، نه، اگر ما ترقی می‌کنیم در دنیا پیش برویم خدا ناراحت می‌شود؟ نه، آیا اگر ما بله تباهی پیدا کنیم خدا خوشحال می‌شود، نه، والدین اینجور هستند در دنیا ما کسی نداریم که محبت او برای خود ما باشد برای خودشان، هر که ما را دوست دارد برای خودش دوست دارد، می‌خواهد یک بهره‌ای از ما ببرد، حالا یا مادی یا معنوی این است دیگر، فرقی نمی‌کند هر کسی که به ما علاقه‌مند است برای خاطر خودش علاقه‌مند است چون حب ذات دارد خودش را دوست دارد و از هر کسی که استفاده می‌کند بهره می‌برد به او هم علاقه‌مند می‌شود، محبت به ما هر که دارد برای خودش دارد برای ما ندارد، والدین اینجور هستند، والدین برای خود اولاد رنج می‌برند، توقعی ندارند حالا در مقابلش برگردد اصلاً خودشان را دوست دارند طبعاً اینجوری هست محبت به او دارند و دیگر اینکه اگر ما ترقی کنیم در دنیا پیش برویم خیلی‌ها ناراحت می‌شوند حسد می‌ورزند ما ترقی کردیم تنها کسی که از ترقی ما لذت می‌برد والدین هستند هیچ پدومادری از ترقی فرزندش ناراحت نیست حسد نمی‌ورزد دیگران به ما حسد می‌ورزند اگر ببینند ما جلو افتاده‌ایم عقب مانده امّا هیچ پدری نمی‌گوید چون پسر من جلو رفت من ناراحتم نه خیلی پدرها خوشحال‌اند پسر من عالم شده مثلاً، تاجر خوب شده، در میان مردم خوش‌نام شده پس تنها کسی که محبتشان برای خود ماست و ترقی ما برای آنها لذت‌بخش است آنها هستند و تنها کسی که از تباهی ما و نابودی ما رنج می‌برد واقعاً آنها هستند دیگران ممکن است به ما محبت داشته باشند وقتی که مثلاً مردیم ناراحت می‌شوند اما خب سطحی هست یکی اظهار تأثر می‌کند که واقعاً آدم خوبی بود حیف شد مثلاً اینجور می‌گوید، اون یکی یک قدری بیشتر محبت دارد اشکش می‌ریزد مثلاً، ناراحت می‌شود اینها هست، امّا کسی در عالم به خاطر مرگ ما پرده دلش بلرزد عمق جانش طوفانی بشود تنها پدرومادر هستند آنها هستند که از مرگ ما واقعاً ناراحت می‌شوند پرده دلشان می‌لرزد جانشان طوفانی می‌شود مادر جوان مرده را دیده‌ایم یک ناله‌ای سر می‌دهد که در و دیوار را می‌لرزاند دل‌ها را می‌سوزاند او دارد از عمق جانش ناله می‌کشد پس والدین حقشان مانند حق خداست طبیعی است عقلی است، فطری است، محبتشان مانند محبت خدا از سنخ محبت خداست، یعنی برای خود ما محبت دارند از ترقی ما لذت می‌برند، از تباهی ما رنج می‌برند، چون مطلب این است و لذا بدی به آنها، خوبی به آنها، آثار عظیم دارد باید خیلی روی آن فکر کرد این روایت است من نَظَرَ ظاهراً از پیغمبر اکرم (صل‌الله علیه و آلِهِ) هست من نَظَرَ اِلی و الدین نَظَرَ ماقِتِ و هُما ظالمانِ لَهُ لَمْ یَقْبَلِ الله لَهُ صلاةً[[15]](#footnote-15) اگر فرزندی به پدر و مادرش با نظر خشم نگاه هیچی نمی‌گوید کاری هم نمی‌کند وقتی نگاه می‌کند یک نظر بغض آلودی دارد مانند نگاه خشم، نگاه تندی به او دارد خدا نمازش را قبول نمی‌کند و هُمَا ظالمان لَهُ.

حالا روایت ولو اینکه آنها ظالم هم باشند ولو پدر و مادر ستم هم کردند درباره این حقش را هم رعایت نکردند ولی در عین حال این وظیفه ندارد نظر خشم آلود به آنها داشته باشد فرزندی با نظر خشمگین و خشم‌آلود به پدرومادر نگاه کند نمازش قبول نمی‌شود نه اینکه صحیح نمی‌شود اشتباه نشود نماز صحیح است نه حالا بگوید که حالا که صحیح نیست نمی‌خوانم، نه اگر نماز نخواند که جهنمی است در آن حفره‌های تارک الصلاة جایش می‌دهند در حکم کافر است نه، نمازش صحیح است مقبول نیست یعنی این حرکتش نمی‌دهد، و به خدا نزدیکش نمی‌ماند مقرّب نیست، ما می‌خواهیم نماز بخوانیم بهره ببریم ما مسلمانیم ما با مسلمان حرف می‌زنیم با جوان‌های تابع قرآن حرف می‌زنیم نه با دیگران می‌گوییم جوان مسلمان تابع قرآن، تابع رسول، آن آیات قرآن که خواندیم این هم روایات دیگر، با نظر خشم آلود نگاه کند ولو پدر و مادر درباره‌اش ستم هم کرده‌اند نگاه این باعث می‌شود که نمازش مقبول نمی‌شود. اما از آن طرف ما وَلَدَّ بارِّ نَظَرَ اِلی اَبَویه بَرَحَمَةِ الا کان له بکلِّ نظَرةِ حِجّة سرورةٌ[[16]](#footnote-16). اگر یک فرزندی با نگاه محبت به چهره پدرومادر نگاه کند این هر نگاهی که می‌کند خداوند یک حج مقبول در عملش در نامه عملش می‌نویسد خوشا بحال اون فرزندانی که پدرومادر دارند و وقتی نگاه به چهره آنها می‌کنند نگاه محبت‌آمیز می‌کنند نگاهش عبادت است نگاه به کعبه عبادت است نگاه به علی علیه‌السلام عبادت است گفتند نگاه به به پدرومادر هم با نظر محبت به والدین عبادت است در هر نگاهی، ممکن است یک آدمی در روز صد بار نگاه کند والدینش با نگاه محبت در هر بار حج مقبول و هر روزی صد حج مقبول در نامه عملش می‌نویسند در زمان رسول اکرم جوانی ثروتمند بود پدرش پیر بود، ضعیف الحال بود، پدری پیر و ضعیف الحال داشت خودش ثروتمند بود به پدر بی‌اعتنا بود به او نمی‌رسید با اینکه همه چیز داشت تمکن داشت به او نمی‌رسید خدا هم جوری پیش آورد که تمام اموالش از بین رفت و خودش هم مریض شد به مرض صعب‌العلاجی، رسول اکرم روی منبر رفتند و به مردم فرمودند یا ایُّهَا العاقّو اِلآباءِ والاُمهاة اعتبروا[[17]](#footnote-17) فرمود ای کسانی که نسبت به والدین‌تون عاقّ هستید عبرت بگیرید دیدید این جوان ثروتمند بود خاک‌نشین شد مریض شد علیل شد شما عبرت بگیرید بدانید همان‌گونه‌ای که بر اثر این بی‌مهری به پدر، مالش رفته، صحت و سلامتش رفته بدانید در عالم آخرت هم آنچه خدا برایش درجات بهشتی معیّن کرده بود مبدّل شد به درکات جهّنم، یا ایُّهَا العاقُوا الاباءِ و الامهاة اِعتبروا می‌فرمود مَنْ اَحَبَّ اَن یخفف الله عَنهُ سکرات الموت کسی که می‌خواهد دم مردن، دم جان دادن خوب جان بدهد و از سکرات مرگ رها بشود نسبت به والدینش بارّ باشد مهربان باشد فیکون بارّ بوالدیه و اذا کان ذلک وقتی اینجور شد هم دم جان دادن، به آسانی جان می‌دهد و فقر و تنگدستی به سراغش نمی‌آید در دنیا فقیر نمی‌شود و در موقع جان دادن هم به خوبی جان می‌دهد. اون قصه را حتماً شنیده‌اید یا خوانده‌اید خیلی‌ها، مکرر گفته شده آن جوانی که در حال احتضار بود و از دوستان پیغمبر اکرم بود از اصحاب بود، رسول اکرم رفتند بالای سرش موقع جان دادن، تلقین گفتند، ما می‌گوییم در موقع جان دادن به محتضر تلقین بگویید، بگویید اشهدانّ لااله الاالله با هم بگویید رسول اکرم نشستند کنار سر او و فرمود بگو اشهدأن لااله الا الله، نمی‌گفت ...

فایل صوتی 2-46

سخنرانی آیت ضیاء‌آبادی

سوره مبارکه انعام آیه 151

قلُ تعالَوْا اَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّکُم علیکم الّا تشِرکوا بِهِ شیئاً وَ بالوالِدَین احساناً.

زنی آنجا بود بله من مادرش هستم نشسته بود یک زنی، بله من مادرش هستم فرمود مگر برش، خشمگین هستی، گفت، بله، الان شش سال است با او حرف نزدم فرمود که الان پسرت در حال سختی افتاده است بیا ازش راضی باش تا رها بشود خلاص بشود، گفت آقا، دلم را خیلی سوزانده، ازش راضی نمی‌شوم، فرمود بیا به‌خاطر من، رضایت بده او به سلامت از این دنیا بگذرد گفت به خاطر شما به احترام شما راضی شدم ازش و فرمود که جوان بگو لا اله الا الله، زبانش باز شد گفت لا اله الا الله. فرمود که چه می‌بینی؟ گفت یک کسی را می‌بینم بدبو، سیاه، بدخو کنار من رهایم نمی‌کند، فرمود که این جملات را بگو، یادت می‌دهم را بگو، یا من یقبل الیسر و یعفو عن الکثیر اقبل مِن الیسیر.

ای خدای مهربانی که عمل اندک را می‌پذیری از گناهان بزرگ می‌گذری از من بپذیر عمل اندکم را، بگذر از من گناهان بزرگم را به چند بار تکرار کرد فرمود حالا چی می‌بینی، گفت اون رفت اون سیاه، بدبو، بدخو رفت، الان کسی به سمت من می‌آید لباس سفید دارد خوشبو، خوشرو و خوشخوید به سمت من می‌آید همین جملات را می‌گفت که جان از بدنش منقطع شد این را داریم که جملاتی از امام سجاد علیه‌السلام هست که می‌فرماید فَحَقُّ اُمِّکْ مادر خیلی حق دارد حقش بر پدر هم مقدم است اگر مثلاً یک دستوری پدر می‌دهد و دستوری مخالفش مادر می‌دهد، و کار حرامی هم نیست مشروع است ولی او یک دستوری می‌دهد اون همه دستوری، کدام مقدم است؟ باید حرف مادر را، چون مادر هم زحمات بیشتر کشیده و هم عاطفی است زودرنج است زود دلش شکسته می‌شود حالا باز پدر عاقل است عاقلانه عمل می‌کند اگر ببیند پسرش به خاطر مادرش اطاعت حرف او نکرده بعدش نمی‌آید به‌خاطر لج‌بازیش نیست خواسته مسلمان است مثلاً خواسته مادر را اطاعت کند اما فرمود فَحقِّ اُمِّکْ مادر خیلی حق دارد فَان تَعْلَمَ اَنَّها حملک حیث لایحمِلُ احَدّ اَحَدا در جایی تو را حمل کرده که احدی تو را آنجا حمل نمی‌کرد شکم خودش را جای تو قرار داده، نه ماه بار تو را کشیده در جایی که احدی نمی‌کشد و اَطْعَمَتکَ مِنْ ثَمَرَةِ قَلَبِها م لا اَحَدّ اَحَداً از میوه جاش به تود داده، شیره جانش را به تو داده که احدی به کس نمی‌دهد اون گونه اطعام کسی به کسی نمی‌کند فَرَضِیَت اَنْ تَشْبعَ و تجوعَ هَیِ راضی می‌شد خودش گرسنه بماند تو را سیر کند خودش بی‌خواب بماند تو را در خواب ناز ببرد خودش برهنه بماند تو را بپوشاند کان بَطْنُها لَکَ وِعاءً و حَجْرُها لَکَ جواءً شکمش جایگاه تو بود دامنش پرورشگاه تو بود فَتَشْکُرُها عَلَی قدر ذلک تو پستانش وسیله غذا و آب تو بود ثَدْیُهَا لَکَ سِقاءً می‌توانی شاکر باشی نعمت‌هایی که به تو داده به‌وسیله مادر، خدا به تو داده می‌توانی شاکر باش، جوانی به قول شاعر می‌گوید جوانی سر از رأی مادر بتافت دل دردمندش به آذر بتافت چو بیچاره شد پیشش آورد مهر چه کنم آن جوان گردن کلفت و این پیرزنی بدبخت بینوا دید هیچ چاره‌ای ندارد رفت گهواره‌اش را آورد گفت ببین گذشته‌ات را ببین، چو بیچاره شد پیشش آورد مهد که ای سست مهر فراموش عهد گر از خوردی‌ات از عهد خوردی یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من نکردی در امروز بر من جفا که تو شیرمردی و من پیرزن تو کودک از مگس رنجه‌ای که امروز سالار سرپنجه‌ای، الجنة تحت اقدام الامهات مردی آمد گفت یا رسول‌الله مادر من خیلی پیر شده، هم کور است هم پیر، از پا افتاده، دیگه من خودم او را به دوش می‌کشم می‌برمش، و غذا خودم لقمه به دهانش می‌گذارم می‌خواهد برای نظافت برود خودم می‌برم، تنظیفش می‌کنم درست مثل بچه‌ای شده که بچه چطور مادر به این کارش می‌رسد حالا این یا رسول‌الله جبران می‌کند این خدمات من، خدماتی که او درباره من کرده، یعنی او را در واقع این کار را می‌کرد مرا بر دوش می‌کشید غذا به دهانم می‌گذاشت تنظیف‌ام می‌کرد حالا من هم اینکار را می‌کنم فرمود، نه، جبران نمی‌کند برای اینکه او اون وقتی که این کارها درباره‌ات می‌کرد آرزوی زنده بودن تو را داشت تو آرزوی مرگش را داری، الان داری خدمتش می‌کنی ولی همه‌اش آرزوی، کی میشه من راحت بشوم، خیلی فرق است او این کارها را می‌کرد آرزوی حیات تو را داشت تو آرزوی مرگ او را داری! الجنة تحت اقدام الامهات، بهشت زیرپای مادران است کسی بخواهد بهشت برود باید خاک زیرپای مادر بشود باید کف پای مادر را ببوسد فرمودند ثلاث سه چیز هست که لم یجعل الله لاحد فیهِنَ[[18]](#footnote-18). خداوند درباره این سه چیز به احدی رخست نداده یعنی استثناپذیر نیست یکی اداء امانت، چه صاحبش فاجر باشد کافر یا مسلمان، امانت باید به صاحبش سپرده شود صاحبش حالا کافر یا مسلمان، وفای به عهد لازم است به میهمان وفا کند چه کافر و چه مسلمان آن طرف، یکی هم برّ والدین. برّین کانا برین کانا او فاجرین[[19]](#footnote-19) پدر و مادر هم این چنین چه مهربان باشند آنها و چه نباشند، چه کافر باشند چه مسلمان، فرزند وظیفه دارد در مقابلشان خوش‌رفتار باشد احسان داشته باشد اون ذکر یا ابن ابراهیم نصرانی بود اهل کوفه، مسلمان شد جوانی بود عازم حج شد رفت در مکه خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید جریا اسلامش را عرض کرد، مسلمان شده‌ام ولی مادر من نصرانی هست مسیحی هست حالا من چه کنم با او فرمود که مهربانی کن همان‌گونه‌ای که قبلاً با او مهربان بوده‌ای حالا هم اینجور، محبت کن به او، احسان کن به او وقتی مرد جنازه‌اش را به دیگران تحویل نده، خودت متصدی تجهیزش باش این مرد برگشت به کوفه پیش مادرش آمد خیلی خدمت به او می‌کرد باز هم لقمه به دهان او می‌گذاشت و تنظیف می‌کرد خیلی، او تعجب کرد گفت فرزندم تو اون موقعی که با من هم کیش بودی این مقدار به من محبت نمی‌کردی حالا که از دین ما بیرون رفتی، دین جدید انتخاب کردی خیلی به من محبت می‌کنی گفت که پیشوای ما امام بزرگوار ما به من دستور داده است که به تو محبت کنم او گفت او پیغمبر است چون این کارها، کارهای پیغمبرهاست، گفتم نه، پیغمبر نیست جانشین پیغمبر است امام است پس این دین شما، دین اسلام خوب دینی هست به من هم عرضه کن من هم مسلمان بشوم و لذا شهادتین هم برای او گفت و مسلمان شد نماز یادش داد همان‌روز، نماز ظهر خواند نماز عصر هم خواند نماز مغرب و عشاء هم خواند بعد از نماز مغرب و عشاء حالش به هم خورد به حال احضار درآمد این پسر آمد سر مادر را گرفت به دامنش، در همان حال گفت که فرزندم اون مطالبی که به من یاد دادی دوباره بگو همان حرف‌ها که یاد دادی دوباره بگو که من بازگو کنم شهادتین را گفت و بر خدا و رسول و ائمه دین علیهم السلام همه اینها را گفت و جان داد. او فهمید پسر که امام صادق علیه‌السلام فرمود اگر مرد تجهیزش بکن با خودت باشد با این دو جمله اخبار از غیب کرده یعنی می‌دانسته که مادر پیش از من می‌میرد و مسلمان هم می‌میرد و لذا فرمود جنازه‌اش را به دیگران نده، چون جنازه مسلمان را نمی‌شود دیگران تجهیز کنند این فرزند فهمید که امام صادق علیه السلام اخبار غیبی هم کرده هم خبر از مرگ مادرش داده و هم خبر از مسلمان بودنش داده، حالا نکته‌ای داریم همین‌جا که، اطاعت غیر از احسان است اطاعت مطلق واجب نیست احسان مطلق واجب است احسان غیراطاعت است انسان موظف است در مقابل والدین احسان داشته باشد مطلق حالا چه کافر باشد و چه مسلمان باشد و چه سنی، چه شیعه، هر چه می‌خواهد باشد مطلق احسان لازم است صاحبهما فی الدنیا معروفا[[20]](#footnote-20).

اما طاعت نه، همه جا واجب نیست اگر نباشد دستور بدهند که کار حرامی خلاف شرع است جایز نیست، که خود قرآن دارد که و ان هداک علی ان اشرک بی ما لیس لک به علم فلاتطعهما[[21]](#footnote-21) اگر بخواهند تو را به کار خلافی وادار کنند اطاعتشان نکن. لاطاعه لمخلوق فی معصیه الخالق[[22]](#footnote-22) هیچ مخلوقی برای معصیت خالق، اطاعتش واجب نیست نمی‌تواند اطاعت کند برای اینکه دستور بدهد فلان کار را حرام می‌دانم در شرع انجام بدهم حق ندارم ولو والدین، بله در مستحبات در مباحات در واجباتی که کفایه برای اون جاها بله، اگر چنانچه دستوری می‌دادند اطاعت‌شان لازم است خب گفت با فلان آدم منشین واجب است اطاعت کنید فلان مجلس نرو، واجب است اطاعت کنی، از مستحبات هست از واجبات نیست ولی این درست است اطاعت در همه جا واجب نیست احسان در همه جا واجب است، حالا گاهی پیش می‌آید در زندگی ما، مبتلا به هم هست غالباً جوان‌ها گاهی جوان‌ها سوال می‌کنند خب، مسلمان‌اند از طرفی پدرومادر مثلاً دستوری می‌دهند که دین نمی‌تواند در زندگی‌اش انجام بدهد، که اگر بخواهد اطاعت کد متلاشی می‌شود زندگی از سعادتش بیرون می‌رود بخواهد انجام ندهد می‌ترسد که به عقوبت خدا گرفتار شود عاقّ والدین حساب بشود اینها هست دیگه، گاهی تزاحم پیش می‌آید اطاعت والدین بخواهد بکند گاهی به حرج می‌افتد به دشواری می‌افتد بخواهد اطاعت نکند به عقوق می‌افتد.

خب اینجاها که مثلاً باید زنت را طلاق بدهی مثلاً پدرومادر وادارش می‌کنند که زن‌ات را طلاق بده مادرم می‌گوید زنت را طلاق بده، ازت راضی نمی‌شوم این واجب است عمل کند، نه، چون اینجا حَرجی متلاشی می‌شود یا زندگی دارد زنی دارد همه به همه می‌ریزد چون مادر گفته یا پدر گفت طلاق بده، این می‌خواهد با فلان دختری ازدواج کند آنها مانع هستند و این می‌بیند که از همه جهت درست است و اگر ازدواج نکند برای جهاتی ناراحتی‌هایی پیش می‌آید یا دختر می‌خواهد شوهر بورد این پدر مانع می‌شود بی‌خود و بی‌جهت، یک وقت می‌بیند موازین شرعی است درست است خوبه، بی‌جهت! فقط برای اینکه من پدر هستم می‌خواهد فرمان ببری، از فرمان دادن لذت می‌برم آنجاها که بخواد دنبال حرفشان برود و حرج در زندگی پیش می‌آید متلاشی می‌شود زندگی‌اش که اصلاً، این نمی‌شود (نامفهوم) ماحصل علیکم فی‌الدین مِنْ حَرَجْ قرآن می‌گوید در دین دستوراتی که حرجی باشد به شما نداده‌اند.

که فلان چی اگر عمل کنم به حرج می‌افتم به عُسر و دشواری می‌افتم حالا فرزندی است واقعاً اهل ترقی است باید پیش برود می‌خواهد برود دنبال تحصیل علم برود و تجارتی برای فلان شهر برود و جایی دیگه، شرعاً هم عیبی ندارد شرعی آن، مشروع است، هیچ‌کدام گناه هم نیست امّا والدین می‌گویند نه ما تو را دوست داریم دوست نداریم از ما جدا بشوی مثلاً، مانع می‌شوند اینجاها بغرنج می‌شود و مطلب برای این جوان‌ها، چه کنند؟ اینجا بخواهند اطاعت والدین کنند چه بسا از تحصیل می‌ماند از پیشرفت در زندگی می‌ماند می‌خواهد اطاعت نکند که به عقوقات خدا گرفتار می‌شود در اینجاها باید یک قدری با پدرومادرها نصیحت کرد شما عاقلانه عمل کنید اگر می‌بینید این کاری که فرزند می‌خواهد انجام بدهد حرام نیست نامشروع نیست سلیقه شما نمی‌گیرد خب شما تحمل کنید شما که رنج‌ها کشیده‌اید فرزندی را به این حد رسانده‌اید متحمل زحمات شده‌اید این را هم بکشید این تحمل بکنید روی سلیقه خودتان پا بگذارید نگویید چون سلیقه من هست خلاف شرع نباشد خلاف سلیقه من است نگویید این کار را، خب عاقلانه عمل کنید مانع سعادت فرزندتان نشوید به جوان‌ها هم باید گفت شما هم یک قدری پا روی اهوای نفسانی بگذارید خب والدین هستند حقی دارند برگردن شما، اونجا که خیلی بر شما حرج نیست خیلی دشواری نیست به آنجا اگر عمل کنید طبق گفته والدین‌تان، چه بسا خدا هم برای شما خیلی جبران می‌کند، در دنیا هم در آخرت هم اهواء نفسانی، مجاهده‌اش دشوار است باید باشد رسول خدا فرمود:

کسانی رفتند میدان جنگ با کافر جنگیدند زخمی شدند آمدند فرمود مرحبا قوم رجعوا بالجهاد اصغر الی الجهاد اکبر خوش آمدید سربازانی که از جهاد کوچک برگشتید به جهاد بزرگ، بزرگ چیه؟ جهاد با نفس، با نفس باید جهاد کرد هم والدین و هم اولاد، تنها یک نفر و تنها یک موجود در عالم هست که حق‌اش یک طرفی است او خداست بقیه دوطرفی است زن و شوهر متقابل، اولاد و والدین متقابل، هر کس حقی دارد رعایت کند والدین خودشان کاری نکنند که فرزندشان عاقّ بشود که روز قیامت، همین پدر را عذابش می‌کنند که چرا کاری کردی که فرزندت عاقّ تو بشود چرا کردی؟ چرا فشار آوردید؟ چرا خشونت کردی؟ چرا گفتی سلیقه من برنمی‌دارد و راضی نیستم که چنین کنی؟ بعضی هستند فقط روی فرماندهی، چون (نامفهوم) فرمانده در جان آدم دیگه، من فرماندهی می‌دهم باید عمل کنی مثلاً، چون پدرم عمل کنی اینجور نباشد خب دیدی که خلاف شرع نیست سلیقه را زیرپا بگذارید جوان‌ها هم به هم کیفیت، اهواء نفسانی را یک قدری بشکنند کسب انکسار بشود تا به سعادت بشود زندگی کرد هم دنیا تأمین می‌شود و هم آخرت دیگه، پس حالا امروز هم در ذیل همین جمله ماندیم قل تعالوا اَتْلُ بگو بیایید تلاوت کنم بر شما ما حَرَّم ربُّکُم علیکم محرمات خدا الله تشرِکوا بِهِ شیئاً[[23]](#footnote-23) مشرک شوید در ردیف شرک به خدا احسان به والدین داشته باشید موحد باشید و محسن به والدین باشید احسان به والدین، تا اینجا این جملاتی که عرض شد.

در این هفته ما مصادف هستیم با ایام شهادت امام کاظم علیه‌السلام دوران خفقانی بود دوران‌شان دیگه، که نمی‌شد شیعه اظهار کند محبت به خاندان عصمت و طهارت، امام‌شان را علناً و آشکارا بشناسند نمی‌توانستند از طرفی می‌دانستند که کسی امام زمان خود را نشناسد کافر مرده، به مرگ جاهلیت مرده، از طرفی هم دوران چنان خفقان و اختناق بود اصلاً نمی‌توانستند علناً بروند دنبال امام صادق علیه‌السلام امام را بشناسند که بعد از امام صادق چه کسی امام است نمی‌توانستند و خیلی حیران و سرگردان بودند هشام ابن سالم هست ظاهراً او می‌گوید من در مدینه بودم با (نامفهوم) بعد از وفات امام صادق علیه‌السلام دنبال این می‌گشتیم که بعد از امام صادق حجت کیه؟ امام کیست؟ بشناسیم گفتند عبدالله ابن جعفر است رفتیم خانه او، پدر و پسر بزرگ امام صادق علیه‌السلام دیدیم مردم می‌آیند، خب یک معیاری دست‌مان بود سؤالاتی کردیم دیدیم نه اون سؤالاتی که شأن امام جواب دادنش این نیست آمدیم بیرون، خیلی متحیر و سرگردان که کنار قبر پیغمبر اکرم رفتیم و دعا کردیم خدایا ما را هدایت کن این سرمایه عظیم ما امات است روشن بشود برای ما، آمدیم نشستیم توی کوچه، متحیر و سرگردان، دیدیم یک پیرمردی از دور اشاره می‌کند که به ما که بیا، من ترسیدم گفتم جاسوس‌های مضور الان هستند شاید این جاسوس او باشد به من ظنین شده، سوءظن پیدا کرده، به رفیقم گفتم حالا تو برو من فعلاً گرفتار شدم تو خود از من فاصله بگیر، او رفت کنار و دیدم او مرد اشاره کرد که من رفتم مطمئن بودم که گرفتار شدم جاسوس مضور، مرا برد تا در خانه‌ای، گذاشت و رفت رسیدم آنجا دیدم خادمی بیرون آمد به من گفت اشاره کرد هشام ابن سالم وارد شهر رسیدم امام کاظم علیه‌السلام را دیدم نشسته‌اند تا من سلام کردم فرمود که چون اونجا با هم صحبت می‌کردیم با رفیقم که کجا برویم پیش قدریه برویم پیش معتزله برویم پیش هروریه برویم پیش زیدیه برویم این را قبلاً می‌گفتیم تا من را دید فرمود که لااله زیدیه لا اله (نامفهوم) لااله هروریه، هیچ جا نروید اِلیهِ پیش من بیایید بعد نشستم گفتم آقا، پدر بزرگوار شما از دنیا رحلت فرمودند، گفتند بله، امام بعد از او چه کسی است؟ فرمود خدا بخواهد هدایتت می‌کند گفتم عبدالله خود را امام معرفی می‌کند او می‌خواهد مردم عبادت خدا نکنند، گفتم امام شمایید؟ سکوت کردند، من گفتم سؤال من درست نباشد گفتم بر شما هم امامی هست؟ فرمود نه، وقتی فرمود نه، هیبتی از او بر دلم نشست که خدا می‌داند عظمت امام در دلم نشست بعد عرض شد سؤالاتی دارم فرمود بگو سؤالاتی کردم همان سؤالاتی که از امام صادق علیه‌السلام داشتیم، دیدیم بحر موّاج‌ای از علوم گفتم آقا شیعیان شما متحیر و سرگردانند اجازه دارم به آنها بگویم، فرمود، نه، خوف کشته شدن در کار است، یعنی اگر کسی اظهار چنین بکند، کشته می‌شود فقط افرادی که مطمئن هستی رشد فکری و عقلی دارند به آنها بگو، به خواص اصحاب به این کیفیت خیلی خفقان بود در زمان‌شان و در عین حال هم می‌کوشیدند که افراد را از دستگاه خلافت باز بدارند (نامفهوم) اظهار کنند، با هر کسی که محرم بود حتی به صفوان جمال که شتردار بود به سبک که ما بنگاه داریم مثلاً ماشین کرایه می‌دهند او هم شتر کرایه می‌داد، امام فرمود که تو از دوستان مایید، خیلی دوستت دارم کارهایت خوبه امّا یک کار شما بد است، کارت این است که شترها را به این مرد کرایه می‌دهی! به هارون منظورشان به اون مرد کرایه می‌دهی عرض کرد آقا در راه مکه کرایه می‌دهم در راه صید و شکار و لهو و لعب که نمی‌دهم مکه بخواهد بروم می‌دهم فرمود بسیار خوب مکه می‌روند تمام کرایه را می‌دهندن یا پس کرایه هم می‌ماند که بعد بیایند بدهند، بله مقداری می‌ماند که برگردند بدهند، بسیار خوب، تو دوست داری که زنده بماند برگردد پول بدهد به شما دیگه گفت بله، فرمود من احب بقائهُ فوت منهم. هر که دوست بدارد که ظالمی زنده بماند ظالم حساب می‌شود، من احب بقائه فوت منهم. یعنی تو هم یعنی تو هم حساب می‌شوی، خیلی ناراحت شد، گفت عجب، از آنجا بیرون آمد و رفت همه را فروخت، تمام شترهایی که داشت فروخت دیگر شتری نداشت هارون با خبر شد، احصارش کرد گفت شنیده‌ام شترها را فروخته‌ای گفت بله، چرا؟! من پیر شده‌ام نمی‌توانم خودم بروم و کارگران هم نمی‌رسند از این جهت، گفت نه، می‌دانم چرا فروخته‌ای؟ با دستور امام کاظم فروخته‌ای! موسی ابن جعفر فروخته‌ای، و اگر نبود سوابق خدمت شما، دستور قتلت را می‌دادم به این کیفیت، از آن طرف هم اشخاصی را که مطمئن بودند به آنها می‌گفتند که بروید تو دستگاه هارون، به اینها می‌گفتند که کنار بگیرید حق ندارید حتی یک شتر کرایه دادن در رابطه باشید، به علی ابن یقطین می‌فرمودند برو، حتی وزارت را قبول کن، وزیر اول هارون که دیگه شخص دوم مملکت بود علی‌ابن یقطین از دوستان امام کاظم علیه‌السلام، او هر چه می‌گفت آقا من ناراحت هستم اونجا و رنج می‌برم از وضع‌شان، می‌فرمود آنجا باش، تو که در آنجا باشی ما هستی و ملجأ و پناهگاه شیعیان ما هستی، مشکلاتی دارند این شیعه، اونجاها می‌روند حل مشکل کن، کفارة اعمالکم الاحسان اخوانکم کفاره اعمال شما آنجا که دارید خدمت می‌کنید احسان به شیعیان مایکن که جبران آن اعمال شما بشود خیلی هم مراقب بودند در عین حال، آنجا باش ولی به من سه تا ضمانت، من ضامن چی می‌شوم تو ضامن یک چیز بشوید من ضمانت می‌کنم به تو که شمشیر به بدنت، اصابت نکند سقف زندان بر سرت سایه نیفکند و فقر به سراغت نیاید، این ضمانت من، تو هم ضمانت کن که شیعیان ما هر جا مشکلی دارند حل کنی، تو ضامن باش من هم ضامن‌ام، بعد مراقب بودند که کوچک‌ترین لغزش پیدا نشود گردی به دامان آنها ننشیند شنیدیم که ابراهیم جما خب شتربان بود شتربان بود یعنی چوپان شبانی مثلاً خب خیلی تو مردم شخصیتی نداشت شیعه بود مخلص بود آمد در خانه علی ابن یقطین کاری داشت چطور شد که راه ندادند به او، گاهی پیش می‌آید دیگه، بعداً منصب وزارت مراجعین زیادند و وقت نمی‌رسد او را راه ندادند دل شکسته شد خبر رسید به امام کاظم علیه‌السلام که وزیر راه نداده است ابراهیم جمال را، همان سال رفت برای مکه علی ابن یقطین به بهانه حج، ولی به زیارت امام کاظم علیه‌السلام خیلی خدمت می‌کرد هر سال اشخاصی را نایب می‌فرستاد کسی می‌گفتند صدوپنجاه نفر در یک سال دیدیم از طرف علی‌ابن یقطین مکه آمده‌اند از طرف او لبیک می‌گویند او خودش رفت برای حج به بهانه حج ولی به زیارت امام کاظم علیه‌السلام به هارون گفت به حج می‌روم بعد به مدینه رسید و کعبه مقصودش همان جا بود استحمام کرد غسل کرد و لباس نو پوشید و بعد آمد در خانه امام کاظم علیه‌السلام در زد دربان آمد گفت به آقا عرض کنید علی به زیارت آمده، خودش را معرفی می‌کرد، او رفت برگشت گفت آقا اجازه ملاقات نداد، این خیلی برایش ناراحت‌کننده بود پیش خودش فکر کرد چطور شده آن عظمت و محبتی که داشتند چطور وزیر است شخص دوم مملکت آمده، برگشت شب با ناراحتی خوابش نمی‌برد هی فکر می‌کرد چطور شده، چه گناهی از من صادر شده، فردا آمد بیرون در ایستاد تا وقتی امام از خانه بیرون آمدند رفت جلو سلام کرد و دست آقا را بوسید و عرض کرد آقا، چه گناهی از من دیده‌اید که بی‌مهریه به من (نامفهوم) فرمود قرار ما این بود که در آن دستگاه حل مشکل شیعیان ما بکنید، نه اینکه دستگاه عوضت بکند چرا ابراهیم جمال آمده و تو راهش ندادی!؟ شتربان بود، گفت آقا عذری آورد چطور شده و نشده مثلاً، به هر حال امسال حج‌ات قبول نیست خدا از تو راضی نیست من هم راضی نیستم تا ابراهیم از شما راضی بشود گفت آقا او الان در کوفه است من در مدینه‌ام من چطور دسترسی به او داشته باشم به هر حال، راه رضایت خدا و من از تو همین است او را راضی بشود فرمود شب برو تنها برو در بقیع کسی همراهت نباشد اونجا خواهی دید مرکبی آماده، زین کرده سوار شو در خانه ابراهیم می‌روی از او استضاح کن بیا پیش من، شب رفت وزیر تنها رفت بقیع و دید مرکبی آماده است سوار شد در یک لحظه در خانه ابراهیم جمال در کوفه پیاده شد، در زد او گفت کیه؟ گفت علی ابن یقطین‌ام، تعجب کرد یعنی چه؟ خانه من شتردار و وزیر، در را باز کرد خیلی خود را کنار کشید آقا بفرما، گفت من یک مشکلی دارم به دست تو باید حل بشود کارم گیر کرده، شما بگو من چکاره‌ام که حل مشکل شما بکنم من، چکاره‌ام، تنها راه حلش رضایت تو است، چه شده؟ مولای من امام کاظم علیه‌السلام از من ناراضی شده چون آن روز آمده‌ای در خانه ما و نشده ملاقات کنم از من ناراضی هست تا از من راضی نشوی خدا از من راضی نمی‌شود امام از من راضی نمی‌شود گفت آقا من چکاره‌ام، من راضی شدم اگر بنابر فرض ناراضی باشد من راضی شدم خدا شما را بیامرزد، گفت دستوری که من می‌دهم انجام بده، همین الان صورتم را روی خاک می‌گذارم تو هم پای خودت را روی صورت من بگذار بمال به خاک، با پای خودت به صورتم بمال به خاک تا من مطمئن شوم که راضی هستی، گفت آقا من نمی‌کنم این کار را، امتناع کرد از این کار، گفت نمی‌شود قسم‌ام داد به خدا و پیغمبر به امام کاظم علیه‌السلام که این کار را بکن صورت روی خاک گذاشت او هم پایش را گذاشت رو صورت وزیر، اندکی مالید و بعد هی می‌گفت اللهم مشهد، خدایا شاهد باشد طبق دستور عمل کردم اللَّهمَ اشهد، سر از خاک برداشت بوسید ابراهیم را و سوار بر مرکب شد در همان لحظه در خانه امام کاظم علیه‌السلام پیاده شد، دید خادم منتظر است تا رسید در باز کرد بفرما آقا، بعد امام او را خیلی مورد لطف و نوازش قرارش داد، آن آقای بزرگواری که وعده داد به علی‌ابن یقطین که سقف زندان برت سایه نیفکند ضمانت کرد ولی خودش برای رضای خدا برای دفاع از حریم اسلام و قرآن، برای حفظ موقعیت شیعه راضی شد که چهار سال یا هفت سال یا چهارده سال در میان زندان بماند که بیست‌وپنجم ماه رجب روز شهادت اون امام علیه‌السلام است که در زیارتش می‌خوانیم در دعا اللَّهم صلی عَلی موسی ابن جعفر وصی الابرار امامِ الاخیار و عَیبةِ الانوار الذی کان یُحْیی اللَّیلَ بالسَّهَرِ الَیِ السَّحَرِ بِمُواصَلَةِ الاستغِفار خدا اون بزرگواری که در زندان زیر زنجیرها سجده‌های طولانی داشت و المُعَذَّبِ فی قَعْرِ السجون اشک‌های فراوان داشت، در زندان با خدا رازونیازها داشت، اما چه زندانی و المُعَذَّبِ فِی قَعر السّجون و ظُلَمِ المطامیر مانند چاه‌های تاریک در میان زندان تحت تعذیب و شکنجه بود ... و المُعَذّبِ فی قعر السجو و ظُلَمِ المطامیر ذی السّاق المرضوضِ بِحَلِقِ القیود ...

پایان

1. . سوره انعام- آیه 151 [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره اسرا- آیه 23 [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره ذاریات- آیه 56 [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره بینه- آیه 4 [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره لقمان- آیه 14 [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره انعام- آیه 151 [↑](#footnote-ref-6)
7. . سوره اسرا- آیه 31 [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره انعام- آیه 152 [↑](#footnote-ref-8)
9. . سوره مریم آیات 30 الی 33 [↑](#footnote-ref-9)
10. . سوره مریم- آیه 14 [↑](#footnote-ref-10)
11. . سوره مریم – آیه 14 الی 17 [↑](#footnote-ref-11)
12. . سوره هود- آیه 106 [↑](#footnote-ref-12)
13. . سوره هود- آیه 106 [↑](#footnote-ref-13)
14. . سوره نساء آیه 14 [↑](#footnote-ref-14)
15. . [↑](#footnote-ref-15)
16. . [↑](#footnote-ref-16)
17. . [↑](#footnote-ref-17)
18. . بحارالانوار- جلد 74- ص 56 [↑](#footnote-ref-18)
19. . بحار‌الانوار- ج 74- ص 56 [↑](#footnote-ref-19)
20. . سوره لقمان- آیه 15 [↑](#footnote-ref-20)
21. . سوره لقمان- آیه 15 [↑](#footnote-ref-21)
22. . نهج‌البلاغه- حکمت 165 [↑](#footnote-ref-22)
23. . سوره انعام- آیه 151 [↑](#footnote-ref-23)